

به نام داور بر حق

نمایشنامه : علامت

اشخاص : حسین ۳۰ ساله

این نمایشنامه به صورت تک پرسوناژ و با شیوه اجرایی بازی در بازی به نگارش درآمده امید
که مقبول افتد.

صحنه : یک صندوقچه قدیمی در مرکز یک همایل (وسیله ای برای کشیدن علامت) در سمت
چپ آویزان است تعدادی زنجیر هیئتی به صورت معلق در سمت راست صحنه.

صحنه تاریک است موسیقی فضا را میشکند نور موضعی صندوق را روشن میکند. حسین با
لباسی مشکی و شال هیئتی بلند روی صندوق نشسته سربلند میکند.

هر روز صبح که از خواب بیدار میشم یه بوی عجیبی میزنه توی دماغم اما امروز این بو خیلی
شدید تره شاید به خاطر اینه که نذر دارم از چند روز پیش میخواستم برم پیش حاجی و
باهاش صحبت کنم اما میترسیدم این چند روز که گذشت فقط مونده امروز موندم امروز مونده

که نه درمونده ام امروز.(نور میرود)

(نور می‌آید حسین روی صندوق ایستاده - تندی میکند) من پسر حاج ابوالقاسم خان
خدا بیامرزم همون که یه عمری تو این هیئت علامت میکشید حalam پا گذاشتم جا پای اقام
میخوام علم بکشم اصلا هم کاری به حاجی ماجی ندارم نذر دارم نذر و اسه خودم نیست)
سکوت میکند. به خود می‌آید. می‌نشیند . کنایه میزند)پس تو چه فرقی کردی حسین آقا بابا
دمت گرم آخه مومن علم امام حسین و که با دعوا مرافه نمی‌کشن (با مادرش صحبت میکند
ما او را نمی‌بینیم)می‌گم عزیز آقای خدا بیامرزم وقتی میخواست علامت بکشه اجازه
میگرفت؟...یعنی همینجوری میرفت زیر علم؟(منتظر می‌ماند. آشفته میشود)

ای بابا عزیز ما هم که هر وقت صحبت علم کردیم شما زدی تو پر ما....آخه یعنی چی اگه
سخته؟ نکنه شما هم باورت شده که از عهده من بر نمیاد؟ بعدشم حالا کو تا عاشورا تازه
امروز اول محرمه همین امروز فردا میرم پیش حاجی قضیه رو بهش میگم بیرونم که نمی‌کنه
یا میگه آره یا میگه نه (نور میرود)

(نور موضعی زنجیرها را روشن میکن حسین در کنار زنجیرها رو به تماشاگران ایستاده به نظر
میرسد زنجیرها او را احاطه کرده اند)

بچه که بودم همه آرزو هام خلاصه میشد تو دسته زنجیر زنی ظهر عاشورا که میشد هول برم
میداشت که نکنه زنجیر بهم نرسه نکنه امسال به بچه ها زنجیر ندن نکنه احمد آقا بگه برید

ته صف اگه اضافه اومد بهتون میدم. اما همیشه یه چیزی ته دلم و قرص میکرد یاد تابستون می افتادم که هر وقت عزیزم میگفت حسین نیم کیلو سبزی از احمد آقا بگیر مثل فنر از جا میپریدم و کل بازارچه رو می دویدم احمد آقام از سر بازارچه که منو می دید می خندید و همینطور که با روزنامه سبزی هارو میپیچید می گفت ایشا... امسال یه جفت زنجیر حلقه ریز واست میزارم کنار منم قند تو دلم آب میشد و می گفتم احمد آقا اگه یه دونه پیرهن مشکی یا ابوالفضل هم بهم بدی خیلی خوب میشه دیگه روم نمیشد بگم سربندم میخوام (منقلب میشود) یادم نیست کی زنجیر از دستم افتاد اونقدر یادم میاد که هیئت رفت و من نبودم. (نور می رود)

(نور میآید روبروی همایل ایستاده با خودش صحبت میکند)

دست دست کردن دیگه فایده نداره باید یه خورده جرات به خرج بدی حسین آقا د یه خورده دل داشته باش آقای خدا بیامرزت یادت نیست ؟ مگه خون اون تو رگات نیست ؟ تو که تو هیئت بزرگ شدی تو هم حق آب و گل داری نداری؟ (سکوت میکند) نه. ندارم اصلا گیرم که رفتم اولاً با چه رویی؟ بعدشم نمیگن تا حالا کجا بودی؟ تو این چند سال یا خمار بودم و به زمین و زمان فحش میدادم یا اونقدر نشئه بودم که لا اله الا... لعنت خدا بر دل سیاه شیطان اسم نشگی و خلاف که میاد حاله از خودم بهم میخوره خدا از باعث و بانیش نگذره

کار روزگارو ببین پسر حاج ابوالقاسم خان. علامت کش محل بزرگ هیئت کسی که همه رو
اسمش قسم میخورن کارش به جایی رسیده که به خاطر دو سه هزار تومن شبها از تو مسجد
محل کفش میدزده (عصبانی میشود) تف تو روحت ناصر که گفتی آدم با یه دود معتاد نمیشه
حالا بیا ببین کارم به جایی رسیده که روم نمیشه برم تو هیئت امام حسین (کفری میشود)
حالا نمیدونم چرا یاد اون مرتیکه عوضی افتادم انگار همین دیروز بود تازه دو هفته از پاکیم
میگذشت سر محل تا چشمش به من افتاد دهن گشادشو باز کردو گفت: چیه؟ بهت فشار
اومده؟ نکنه میخوای بری پیش رضای حبیب گفتم نه میخوام برم پیش رضای غریب (متوجه
همایل میشود) آقام خدا بیامرز با همین همایل حاجت روا شد و منو از امام حسین گرفت اصلا
واسه خاطر همین اسممو گذاشته حسین بیچاره نمیدونست حسینش اینقدر درب و داغون
میشه (به خود میآید) چته پسر؟ چقدر آیه یاس میخونی مرد و مردونه میری میگی نذر
دارم.... اصلا میگی رفتم امام رضا نذر کردم اگه دو سال پاکیم و نگه دارم محرم امسال ظهر
عاشورا برم زیر علامت (تردید میکند) اصلا حاج طاهر از اون آدمها نیست که بخواد بدونه
نذر تو چیه فقط بگو نذر دارم. بگو بگو میخوام یاد آقام خدا بیامرز زنده کنم میخوام عزیزم
یه بار دیگه حاج ابوالقاسم و زیر علامت ببینه (کلافه میشود) آخه این چه نذری بود پسر؟
این همه نذری چهار تا لیوان شربت. نیم کیلو چایی. یه گونی برنج. (پشیمان میشود) اما علم

یه چیز دیگه است وقتی دستتو رو تیغه های سردش میکشی انگار که روبروی ضریح آقا
وایستادی علامت وقتی سر دست علم دارا بلند میشه جیرینگ جیرینگ صدا میکنه (پا پس
میکشد) اگه بیفته. اگه نتونستم. اگه زانو هام یاری نکرد. چی بگم؟ چی دارم که بگم؟ دست و
دلم میلرزه زانو هام شل میشه (پر خاش میکند) چته پسر؟ هزار تا مرد میرن زیر علم تو که
مبادا بیفته اصلا نباس بیفته روضه خونا هی میگن افتاده افتاده کی؟ کجا؟ اونی که افتاد
قربونش برم عباس بود علم هم که بی ابالفضل رقص نداره حالام تکیه امو میدم به ابالفضل و
میرم جلو (نور میرود)

(نور می آید) چشم که وا کردم جلو در حسینیه بودم وانت علی آقا دم در بود شصتم خبردار
شد که عشق بچه ها و ابهت تکیه رو آوردن بین گفتن و نگفتن مونده بودم باید میگفتم
چجوری نمیدونم (با خودش) چته پسر نترس یا میگه آره یا میگه نه بزار مسخرت کنن نکنه
یادت رفته نذر داری ؟ شوخی که نیست نذر داری. آخه نذر داشتیم نذر مال خودم نبود نذر
واسه عزیزم بود. دلم و میزنم به دریا و میرم جلو... همه بودن علی آقا خاوری. حاج محمد.

احمد آقا. حسین آقا صافکار- حاج طاهر

سلام حاجی

به به سلام حسین آقا از این طرفا یادی از ما کردی؟

بخدا شرمنده ام عزیزم ناخوش احوال نرسیدم پیام

شنفتم خدا شفا بده خدا همه مریضارو شفا بده جونم کاری داشتی؟

راستش راستش حاجی اومدم بگم همه علامت میکشن منم نذر دارم گفتم گفتم اگه اجازه

بدید منم میخوام امسال علم بکشم

(مینشیند قهقهه میزند)

هه هه هه حسین آقارو میخواد علمدار بشه

نشکنی زیر علامت جو جو

تا حالا چی میکشیدی الانم برو همونو بکش

علم کشی جون میخواد تو که نداری

یخ کردم عرق سرد نشست رو پیشونیم چشمام تو چشمای حاجی بودو منتظر جواب.

علامت صاحب داره صاحبشم نگفته کی بکشه کی نکشه اگه اونقدر توان داری و پیش صاحب

علم شرمنده نمیشی خب باشه بکش قبول باشه (نور می رود)

(نور می آید حسین شال هیئتی اش را مانند میله علم با دو دست پشت سرش گرفته)

زانو میزنم دستم به میله های علم قفل میشه سرمو از لای میله های علم میارم بیرون ولش

کنید یا علی بلند میشم سنگینه شاه تیغش جیرینگ جیرینگ صدا میکنه یه قدم میرم یا علی

دو قدم میرم یا علی سه قدم میرم یا علی یک دفعه یکی از لای جمعیت دادزد قوت زانوهایش

صلوات.(نور میرود)

(نور صندوق را روشن می کند حسین همانند موقعیت اول نمایش روی صندوق نشسته و

همان دیالوگ ها را تکرار میکند)

هر روز صبح که از خواب بیدار میشم یه بوی عجیبی میزنه توی دماغم اما امروز این بو خیلی

شدید تره شاید به خاطر اینکه که نذر دارم از چند روز پیش میخواستم برم پیش حاجی و

باهاش صحبت کنم اما میترسیدم این چند روز که گذشت فقط مونده امروز موندم امروز مونده

که نه در مونده ام امروز.(به سراغ صندوق میرود لباسهای تعزیه خوانی را روی در صندوق

میریزد با یک کفن خونی تعزیه از پشت صندوق بیرون می آید موسیقی فضا را پر میکند) با

پیراهن صحبت میکند

من یکی دیگه ام به شما بدهکارم آقام تعزیه خون بود امام میخوند دوست داشت من وقتی
بزرگ شدم علی اکبر خون بشم نشد منم و یه مادر مریض که آرزو داره پسرشو زیر علم تو
بینه میدونم من دلم سیاهه روم سیاهه اما هرچی باشه پای علم شما بزرگ شدم امروز اومدم
اجازه بگیرم آخه حاجی خودش گفت تو خواب گفت علامت صاحب داره اومدم اگه اجازه
میدید علمداری کنم رخصت (نور میرود)

(نور می آید) چشم که وا کردم جلو در حسینیّه بودم وانت علی آقا دم در بود شصتم خبردار
شد که عشق بچه ها و ابهت تکیه رو آوردن بین گفتن و نگفتن مونده بودم باید میگفتم
چجوری نمیدونم (با خودش) چته پسر نترس یا میگه آره یا میگه نه بزار مسخرت کنن نکنه
یادت رفته نذر داری ؟ شوخی که نیست نذر داری. آخه نذر داشتیم نذر مال خودم نبود نذر
واسه عزیزم بود. دلم و میزنم به دریا و میرم جلو... همه بودن علی آقا خاوری. حاج محمد.
احمد آقا. حسین آقا صافکار (شل میشود) حاج طاهر

سلام حاجی

به به سلام حسین آقا از این طرفا یادی از ما کردی؟

بخدا شرمنده ام عزیزم ناخوش احواله نرسیدم پیام

شنفتم خدا شفا بده خدا همه مریضارو شفا بده جونم کاری داشتی؟

راستش حاجی اومدم مرد و مردونه بگم نذر دارم گفتم اگه اجازه بدید منم میخوام علم بکشم

هیچ کس نخندید هیچ کس (نور میرود)

(نور می آید حسین با پرچی بزرگ روبرو ی تماشاگران ایستاده)

علم علمه جنشش زیاد مهم نیست وزنشم بسته به دل آدمهاست فقط نباید بیفته مردش

هستی؟

زبونم تو دهنم قفل میشه میخواستم بگم حاجی منظورم این نبود اون علم بیست ویک یا هفده

تیغه رو میگفتم راست میگه شاید ابهتش از اونا بیشتر نباشه ولی کمترم نیست محکم

میگیرمش حالا جلو هیئتم همه اومدن دسته سینه زنها هیئت زنجیر زنها میان و میریم که دل

سبک بشه بی پیر که غم تقسیم بشه نامرد صدای طبل و سنج بوی گلاب بوی اسفند علامت

دارها سلام دادن حالا نوبت منه من موندم و یه پرچم که باید محکمتر از همیشه نگهش دارم

(پرچم را میرقصاند موسیقی اوج میگیرد)

میثم سرآبادانی